

نیروهای نظامی روس طی ۲۲ ساعت جنگ را به کی یف کشاندند

## چرا در اوکراین مقاومت مردمی شکل نگرفت؟

عماد هلائات  
 پژوهشگر حوزه بین‌الملل

گفت‌کنش‌های اوکراینی‌ها در مقابل تقسیم‌بندی اینکه به شرق یا غرب تعلق دارند دچار گسست است و ما با اوکراینی یکپارچه روبه‌رو نیستیم. به همین دلیل با وجود موج تبلیغات رسانه‌ای غرب علیه روسیه، مردم اوکراین مسأله را متفاوت تحلیل می‌کنند و یکپارچگی برای متحد شدن در مقابل حملات روس‌ها در این کشور وجود ندارد.

**۲- عوامل سیاسی:** از زمان استقلال اوکراین تا امروز بحران‌های سیاسی و انقلاب‌های رنگی مختلفی در این کشور به وقوع پیوست به گونه‌ای که غرب‌گرایان در انتخابات مختلف بعد از شکست در انتخابات موجهی از جمع‌ات مردمی و تظاهرات ضد دولتی را ترتیب می‌دادند که به انقلاب‌های رنگی معروف شد. در سال ۲۰۰۴، نخست‌وزیر ویکتور یانوکویچ برنده انتخابات ریاست جمهوری اعلام شد. این نتایج اعتراض مردم را به همراه داشت، مسموم شدن ویکتور یوشچنکو

رقیب اصلی یانوکویچ در جریان مبارزات انتخاباتی هم، بر آتش شک و کینه طرفدارانش دمید و موجی از اعتراض و نافرمانی مدنی کشور را فرا گرفت. در نهایت پس از حدود سه ماه اعتراض، دادگاه عالی اوکراین انتخابات را باطل کرد و انتخابات مجدد زیر نظر موشکافانه ناظران داخلی و بین‌المللی برگزار شد. این بار یوشچنکو با اکثریت شکننده ۵۲ درصد رئیس‌جمهور اوکراین شد. این اعتراضات که با استفاده از نمادهای نارنجی رنگ همراه بود به انقلاب نارنجی اوکراین معروف شد.

در ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ بعد از پیروزی ویکتور یانوکویچ در انتخابات، اعتراضات خیابانی علیه دولت و وخیم شدن اوضاع داخلی اوکراین با رأی پارلمان اوکراین ویکتور یانوکویچ از سمت رئیس‌جمهوری برکنار شد و از سوی دیگر یولیا تیموشنکو نخست‌وزیر سابق که در روز ۱۹ مهر ۱۳۹۰ برابر با ۱۱ اکتبر ۲۰۱۱ محکوم به زندان شده بود پس از تسخیر کاخ ریاست جمهوری توسط مخالفان

و رأی پارلمان این کشور منبلی بر بازگشت به قانون اساسی سال ۲۰۰۴، که این طرح با ۳۲۵ رأی موافق به تصویب رسید و راه برای آزادی تیموشنکو هموار شد. همچنین پارلمان اوکراین به آزادی تیموشنکو از زندان نیز رأی مثبت داد و در مدت کوتاهی در ۲۲ فوریه یولیا تیموشنکو از زندان آزاد شد. پس از برکناری یانوکویچ وی به روسیه گریخت و الکساندر تورچینوف به عنوان رئیس‌جمهور موقت برگزیده شد. روسیه در پاسخ با استقلال شبه جزیره کریمه از اوکراین موافقت کرد و آن را به روسیه الحاق کرد. در سوی دیگر جنگ داخلی اوکراین آغاز و مناطق دونتسک و لوهانسک که روس تبار هستند اعلام استقلال کردند.

بقی ثباتی سیاسی در کنار انقلاب‌های مختلف و دخالت مختلف قدرت‌های بزرگ در اوکراین باعث شده است که مردم این کشور خود را در میان شرق و غرب تعریف کنند و

هویت واحدی برای اوکراین متصور نیستند. غرب‌گرایان تحت حمایت آمریکا و اتحادیه اروپا، اوکراین را به بازگشت به قانون اساسی سال ۲۰۰۴، که این طرح با ۳۲۵ رأی موافق به تصویب رسید و راه برای آزادی تیموشنکو هموار شد. همچنین پارلمان اوکراین به آزادی تیموشنکو از زندان نیز رأی مثبت داد و در مدت کوتاهی در ۲۲ فوریه یولیا تیموشنکو از زندان آزاد شد. پس از برکناری یانوکویچ وی به روسیه گریخت و الکساندر تورچینوف به عنوان رئیس‌جمهور موقت برگزیده شد. روسیه در پاسخ با استقلال شبه جزیره کریمه از اوکراین موافقت کرد و آن را به روسیه الحاق کرد. در سوی دیگر جنگ داخلی اوکراین آغاز و مناطق دونتسک و لوهانسک که روس تبار هستند اعلام استقلال کردند.

بقی ثباتی سیاسی در کنار انقلاب‌های مختلف و دخالت مختلف قدرت‌های بزرگ در اوکراین باعث شده است که مردم این کشور خود را در میان شرق و غرب تعریف کنند و

روسیه همواره به مثابه یک فرزند بوده است. اکثر اوکراینی‌ها فارغ از نگرش سیاسی شرقی و غربی خود، این واقعیت را پذیرفته‌اند که با وجود استقلال از شوروی، یک به هم پیوستگی هویتی، نژادی و فرهنگی با روس‌ها دارند و نمی‌توان در تحلیل اوکراین متغیر دخیل روسیه را فاکتور گرفت. به همین دلیل موقعیت جغرافیایی، پیوستگی هویتی و نژادی و گاه مذهبی، قرار گرفتن ذیل روسیه و تزاری و اتحاد جماهیر شوروی سابق در طول تاریخ، باعث شده است که اوکراینی‌ها مفروض روسیه به عنوان قدرتی بزرگ در همسایگی خود را بپذیرند و با وجود داشتن چالش‌های مختلف با این کشور از مناقشات ارزی گرفته تا مسائل سیاسی و امنیتی، متغیر روسیه امری ساری و جاری در حیات اوکراینی‌ها است.

**۴- قدرت‌های مداخله‌گر غربی:** زیبگنیو برژینسکی در کتاب خود با عنوان «شرط‌نرخ بزرگ تأکید می‌نماید که بدون حضور اوکراین، تمام تلاش‌های مسکو برای بازسازی نفوذ خود در روسیه همواره به مثابه یک فرزند بوده است. اکثر اوکراینی‌ها فارغ از نگرش سیاسی شرقی و غربی خود، این واقعیت را پذیرفته‌اند که با وجود استقلال از شوروی، یک به هم پیوستگی هویتی، نژادی و فرهنگی با روس‌ها دارند و نمی‌توان در تحلیل اوکراین متغیر دخیل روسیه را فاکتور گرفت. به همین دلیل موقعیت جغرافیایی، پیوستگی هویتی و نژادی و گاه مذهبی، قرار گرفتن ذیل روسیه و تزاری و اتحاد جماهیر شوروی سابق در طول تاریخ، باعث شده است که اوکراینی‌ها مفروض روسیه به عنوان قدرتی بزرگ در همسایگی خود را بپذیرند و با وجود داشتن چالش‌های مختلف با این کشور از مناقشات ارزی گرفته تا مسائل سیاسی و امنیتی، متغیر روسیه امری ساری و جاری در حیات اوکراینی‌ها است.

نزاعی بین‌المللی بر سر قدرت و نفوذ در منطقه است. اوکراینی‌ها در طول سال‌های گذشته و در اوج بی‌ثباتی سیاسی، این موضوع را فهم کرده‌اند که نقش قدرت‌های بزرگ در معادلات اوکراین بیش از مسائل داخلی این کشور است. آمریکا و اروپایی‌ها به همراه دولت زلنسکی این موضوع را به مردم اوکراین القا کرده بودند که ما تحت حمایت ناتو و سلاح غرب هستیم و با وجود همین سلاح و اتکا می‌توانیم در مقابل هجمه روس‌ها ایستادگی کرد.

برای اوکراینی‌ها در طول سال‌های گذشته این موضوع تبلیغ شده است که ما متحد غرب هستیم (انقلاب‌های رنگی) نمونه‌ای از آن است، سلاح‌های پیشرفته غربی همواره به عنوان حامی در برابر هرگونه ماجراجوایی روسیه خواهد بود. این امر باعث شده است که مسأله مقاومت در برابر حمله روسیه به سمت ارتش این کشور منحرف شود و مردم با توجه به انگاره‌هایی که در طول سال‌های گذشته و حتی

در چند روز اخیر توسط خود دولت در مورد پشتیبانی ناتو و غرب صورت داده بود، باعث شد که مردم اوکراین و حتی غرب‌گرایان به جای مقاومت در برابر حمله روسیه، مهاجرت، فرار، تسلیم، اعلام بی‌طرفی و... را اتخاذ کنند و خود را در این جنگ شریک نکنند. رئیس‌جمهور این کشور در طول روزهای گذشته بیشترین واژه‌هایی که به کار می‌برد، ناتو، متحدان غربی، سلاح غربی، اتخاذ تحریم‌ها علیه روسیه توسط غرب است و با وجود اینکه ایالات متحده در آغاز بحران اوکراین اعلام کرد که ما برای اوکراینی‌ها دعا می‌کنیم اما رئیس‌جمهور این کشور همچنان به ناتو و غرب اتکا کرده است و به جای ایجاد مقاومت مردمی به دنبال تحریم و سلاح‌های غربی است و مثال در جنگ ایران در برابر عراق (مقاومت مردم خرمشهر) مقاومت مردم یمن، سوریه و... شکل گرفت، در اوکراین شاهد نیستیم.

**■ سخن پایانی**  
 از لحاظ تاریخی، روس‌ها به کی‌یف به مثابه خاستگاه تاریخی خود که اولین دولت روس در آن شکل گرفته است، می‌نگرند.

اوکراین برای قرون متمادی جزئی از خاک روسیه بوده و تاریخ هر دو کشور در هم تنیده شده است. همچنین پاره‌ای از مهم‌ترین نبردهای تاریخی در راه آزادسازی روسیه با «نبرد پولتاوا» در سال ۱۷۰۹ رقم خورده که در خاک اوکراین اتفاق افتاده است.

در سوی دیگر در طول سال‌های گذشته و با روی کار آمدن غرب‌گرایان در اوکراین در این کشور موجی از شکاف بین دولت و ملت ایجاد شده است و اتکای دولت‌مردان اوکراینی بر غرب و ناتو باعث شده است که این انگاره در ذهن مردم شکل بگیرد که برای دفاع از خاک خود، باید به سمت متغیرهای بیرونی رفت، چون ناتو و ایالات متحده همواره در کنار ما هستند و از ما دفاع خواهند کرد.

بحران اوکراین یک مسأله ناگهانی نیست که در طول چند ماه یا چند سال به وجود آمده باشد. برخی تحلیلگران معتقدند که ریشه اتفاقات کنونی اوکراین را باید در طول چند دهه بویژه از مقطع پس از جنگ جهانی دوم به این سو جست‌وجو کرد. تحلیل رفتار امروز روسیه بدون در نظر گرفتن سابقه تاریخی آن در نسبت با سایر کشورهای جهان بویژه کشورهای دخیل در تحولات جهان در مقطع پس از جنگ جهانی دوم چندان دقیق نخواهد بود. پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده دو کشور آلمان و ژاپن را به متحدان پایدار و صلح‌آمیز خود بدل ساخت. در مقابل، واشنگتن پس از جنگ سرد سیاست‌هایی را در پیش گرفت که در نهایت به تبدیل روسیه به یک رقیب سرسخت و پایدار کمک کرد

و این موضوع در تقابل اخیر روسیه و اوکراین به اوج خود رسید. فارین پالیسی در یکی از تحلیل‌های اخیر خود به این موضوع پرداخته و با توجه به بحران اخیر اوکراین، سعی کرده به این سؤال پاسخ دهد که چگونه سیاست‌های آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، روسیه را به رقیبی سرسخت تبدیل کرد. مایکل هیرش تحلیلگر این رسانه، معتقد است که بین روسیه و دو کشور آلمان و ژاپن تفاوت‌های عمیقی وجود دارد. در پایان جنگ جهانی دوم رؤسای جمهور ایالات متحده، فرانکلین روزولت و هری ترومن سیاست تسلیم و اشغال بی‌قید و شرط را در پیش گرفتند و نظامی‌ها را در آلمان و ژاپن کاملاً از بین برده و نوعی تغییر از بالا به پایین در هر دو کشور ترتیب دادند و البته اشتباه‌های زیادی را هم در این باره مرتکب

شدند. پس از پایان جنگ سرد، هیچ گونه اشغال فیزیکی اتحاد جماهیر شوروی سابق، توسط نظامیان آمریکایی یا غربی صورت نگرفت. در عوض آنچه صورت گرفت، نوعی اشغال روانی بود بر مبنای این ایده پرزرق و برق که «پایان تاریخ» نزدیک است و سرمایه‌های دموکراتیک تنها راه روبه جلو است. غرب تصور می‌کرد که دیگر پیروز شده و هیچ چیز جلودارش نیست. از دید هیرش، واشنگتن در دو حوزه اقتصادی و سیاسی، مجموعه‌ای از سیاست‌ها را دنبال کرد که بی‌اعتمادی عمیقی را در میان طبقه حاکم روسیه ایجاد کرد و این امر، زمینه را برای به قدرت رسیدن پوتین و برجسته شدن آرمان‌های او درباره احیای روسیه فراهم کرد. در حوزه اقتصادی، مقامات ایالات متحده نتوانستند تشخیص دهند که حکومت کمونیستی سابق که فاقد حاکمیت قانون و نهادهای جدید بود، ظرفیت تبدیل سریع به سرمایه‌داری دموکراتیک را ندارد. در نتیجه مشاوران بازار آزاد مؤسسه توسعه بین‌المللی هاروارد و همچنین صندوق بین‌المللی پول برای خصوصی‌سازی سریع نظام تولید کمونیستی سابق (چیزی که آن را شوک‌درمانی می‌نامیدند) تحت فشار قرار گرفتند. اما خصوصی‌سازی بسرعت به چیزی تبدیل شد که روس‌ها با طنزی تلخ می‌نامیدند. (prikhvatizatsiya) آن را «غصب» تصرف ناعادلانه می‌نامیدند. تصرف ناعادلانه شرکت‌های دولتی سابق که به الیگارشی تبدیل شدند. نتیجه این شوک‌درمانی فرار عظیم سرمایه از روسیه بود و این کشور را دچار رکود اقتصادی طولانی مدت کرد.

جوزف استیگلیتز، اقتصاددان ارشد سابق بانک جهانی معتقد است که صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری ایالات متحده به زیرساخت‌های نهادی لازم برای اقتصاد بازار توجهی نداشتند و با هدایت جریان سرمایه در داخل و خارج روسیه زمینه را برای چپاول الیگارشی‌ها فراهم کردند. جای تعجبی هم ندارد که پوتین ابتدا به مبارزه علیه سلطه الیگارشی‌ها به قدرت رسید. در عرصه سیاسی نیز غرور و بلندپروازی‌های ایالات متحده سبب شد تا از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رسانه‌های آمریکایی چنان ژست پیروزمندانه‌ای به خود گرفتند که حتی احتیاط رئیس‌جمهور وقت یعنی جورج هربرت دبلیو بوش و دولت او را در ارتباط با از بین بردن سریع اتحاد جماهیر شوروی سابق مسخره کردند. پس از او در زمان رؤسای جمهور بعدی ایالات متحده یعنی بیل کلینتون، جورج دبلیو بوش و باراک اوباما، واشنگتن بلندپروازانه مسیر خود را در راستای گسترش تهاجمی ناتو تغییر داد و به همه کشورهای بلوک شوروی سابق برای اخذ پذیرش این امر فشار آورد. ابتدا لهستان، مجارستان و جمهوری چک و پس از آن کشورهای حوزه بالتیک یعنی استونی، لونی و لیتوانی و همچنین بلغارستان، رومانی، اسلواکی و اسلوانی در معرض این فشار بودند. ناتو در نشست بخارست در سال ۲۰۰۸ فراتر رفت و متعهد شد که اوکراین و گرجستان در نهایت برای پیوستن به این ائتلاف دعوت خواهند شد. افشای مکالمه‌های جنجال‌برانگیز

جوزف استیگلیتز، اقتصاددان ارشد سابق بانک جهانی معتقد است که صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری ایالات متحده به زیرساخت‌های نهادی لازم برای اقتصاد بازار توجهی نداشتند و با هدایت جریان سرمایه در داخل و خارج روسیه زمینه را برای چپاول الیگارشی‌ها فراهم کردند. جای تعجبی هم ندارد که پوتین ابتدا به مبارزه علیه سلطه الیگارشی‌ها به قدرت رسید. در عرصه سیاسی نیز غرور و بلندپروازی‌های ایالات متحده سبب شد تا از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رسانه‌های آمریکایی چنان ژست پیروزمندانه‌ای به خود گرفتند که حتی احتیاط رئیس‌جمهور وقت یعنی جورج هربرت دبلیو بوش و دولت او را در ارتباط با از بین بردن سریع اتحاد جماهیر شوروی سابق مسخره کردند. پس از او در زمان رؤسای جمهور بعدی ایالات متحده یعنی بیل کلینتون، جورج دبلیو بوش و باراک اوباما، واشنگتن بلندپروازانه مسیر خود را در راستای گسترش تهاجمی ناتو تغییر داد و به همه کشورهای بلوک شوروی سابق برای اخذ پذیرش این امر فشار آورد. ابتدا لهستان، مجارستان و جمهوری چک و پس از آن کشورهای حوزه بالتیک یعنی استونی، لونی و لیتوانی و همچنین بلغارستان، رومانی، اسلواکی و اسلوانی در معرض این فشار بودند. ناتو در نشست بخارست در سال ۲۰۰۸ فراتر رفت و متعهد شد که اوکراین و گرجستان در نهایت برای پیوستن به این ائتلاف دعوت خواهند شد. افشای مکالمه‌های جنجال‌برانگیز



می‌خواست روسیه را نادیده بگیرد و غرب می‌خواست منافع خود را بدون توجه به جایگاه روسیه و نظر گرفتن حتی کمترین جایگاهی به‌عنوان یک رقیب استراتژیک برای پوتین پیش ببرد، او در تمام این مدت به این موضوع توجه داشته و به فکر روسیه بوده است. شاید این نادیده گرفتن را بتوان عامل دیگری در تقویت این خشم ملی‌گرایانه به حساب آورد که غرب قائل نشده است. شاید بزرگترین تفاوت میان روسیه با دو کشور آلمان و ژاپن این بود که دو کشور مذکور، از جنگ کاملاً ویران شده بودند و بنابراین تغییرات عمیق اجتماعی را بیشتر پذیرفتند. اما سیاست‌های مرتبط با بازسازی اروپا توانست برای آنها در بلندمدت حسن نیت ایجاد کند. همچنین برخلاف شیوه مواجهه آمریکا با روسیه که ابتدا بر غرور و بلندپروازی داشت، شیوه مواجهه آن با دو کشور آلمان و ژاپن کمتر دارای خصیصه‌ای بود و احتمالاً به همین خاطر هم به ظهور رهبران دوستدار ایالات متحده مانند کنراد آدنauer انجامید. پیدا کردن ریشه‌های بحران اوکراین در جنگ جهانی دوم از این جهت حائز اهمیت است که در آن زمان، رهبران ایالات متحده سعی داشتند از تکرار روسیه به گونه‌ای متضاد با دو کشور ذکر شده پیش رفت، اهمیت پیدا می‌کند. پوتین در حقیقت باز نمود خشمی ملی‌گرایانه است که غرب مسبب آن بوده است. او به دنبال یادآوری پایان جنگ سرد است، جنگی که هم او و هم نخبگان روسیه برای ایجاد یک حکومت غربی در اوکراین بوده و روسیه مجبزه به این موضوع است. او به عنوان یک قدرت نایب‌دیده گرفته است. چنین

به هر دو کشور برنامه‌های اقدام عضویت را به مثابه اولین گام برای ورود به ناتو پیشنهاد دهد، اما آلمان و فرانسه در مورد دشمنی بنابرین ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم درگیر سیاست‌هایی برای ایجاد یک حکومت غربی در اوکراین بوده و روسیه مجبزه به این موضوع است. او به عنوان یک قدرت نایب‌دیده گرفته است. چنین

در سال ۲۰۱۴ از ویکتوریا نولند، دستیار وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده تأییدی بر این موضوع است. بنابرین ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم درگیر سیاست‌هایی برای ایجاد یک حکومت غربی در اوکراین بوده و روسیه مجبزه به این موضوع است. او به عنوان یک قدرت نایب‌دیده گرفته است. چنین

در سال ۲۰۱۴ از ویکتوریا نولند، دستیار وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده تأییدی بر این موضوع است. بنابرین ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم درگیر سیاست‌هایی برای ایجاد یک حکومت غربی در اوکراین بوده و روسیه مجبزه به این موضوع است. او به عنوان یک قدرت نایب‌دیده گرفته است. چنین